

رویکردی واقع‌بینانه به هستی‌امکانی بشر و آثار آن

سیداحمد میرحسینی نیروی*

استادیار دانشکده فقه و فلسفه، پردیس قم، دانشگاه تهران
تاریخ دریافت: ۸۷/۸/۱۸؛ تاریخ تصویب: ۸۷/۱۱/۱۰

چکیده

واقع‌نگری و درک صحیح در هر موضوعی شرط موفقیت در اندیشه اطراف آن موضوع و بررسی آثار و برکات آن خواهد بود و در رابطه با وجود انسان که در ابعاد مختلف قابل بررسی است، درک موفقیت وجودی او از جهت نیاز، وابستگی و فقر وجودی منشأ آثار علمی، عملی و اخلاقی خواهد بود که در مقاله پیش رو، سعی بر این است که بعد از بیان معنی امکان و فقر وجودی بشر به برخی از این آثار توجه شود. به لحاظ ارتباط این نوع معرفت با بینش توحیدی و خداشناسی به تحلیل و ریشه‌یابی این ارتباط پرداخته شده و از آنجا که در پیش‌آمدهای فوق‌العاده و تنگناهای زندگی توجه خاص به خداوند حاصل می‌شود و این موفقیت ممتاز در معرفت توحیدی باعث این پرسش می‌شود که علت این رویکرد آنهم در مواقع خاص چیست؟

ضمن بررسی برخی موارد، موجبات پیدایش این نوع توجه و تفسیر آنها، به پاسخ این سؤال نیز پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

امکان وجودی، فقر و وابستگی، شناخت واقعی، هستی محض، وجود نسبی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

جای تردید نیست که نظام عالم نظامی ممکن‌الوجود است که هستی ممکن در دیدگاه فلسفی آنست که وجود و عدم هیچ‌کدام برای او ضرورت ندارند و در ترجیح هر کدام از دو طرف، نیاز به وجه و مُرَجِّح دارد (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱).

و انسان با اینکه سرآمد و برترین موجود این عالم است، از این خصیصه امکانی فارغ نیست و نوعی موجود ممکن‌الوجود است که آثار هستی امکانی، به طور دایم او را احاطه نموده و تعلق و وابستگی در وجود و اینکه دایما در اصل هستی محتاج و نیازمند است، موقعیتی را به وجود می‌آورد که در یک بُعد و با یک نگاه، انسان را موجودی ناچیز و ضعیف نشان می‌دهد و در نگاه دیگر، به لحاظ وابستگی و ارتباط وجودی هر ممکنی به واجب است، زیرا وجود هر چیز از واجب‌الوجود نشأت می‌گیرد (الهی قمشه‌ای، ۱۳۶۳، ص ۴۶) و به دلیل استناد به هستی محض و ذاتی. و اکتساب وجود از او ظهور و جلوه خاص پیدا می‌کند و بالآخر در دیدگاه توحیدی که هستی بخش دارای صفات مخصوص است و انتساب هر موجودی به او به عنوان مخلوق الهی، ارزشی ویژه کسب می‌کند.

و در رابطه با انسان آنچه موجب اهمیت بیش‌تر است، این است که قادر است تا خود را بشناسد و هستی وابسته و محتاج خود را دریابد و خود را به حقیقت وجودش که عین وابستگی و تعلق به مبدأ اول است، بشناسد و در پرتو این معرفت خداوند را نیز خواهد شناخت. از رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نقل شده: که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ کسی که خود را شناخت، خدای خود را شناخته است (مهدوی کنی، ۱۳۸۶، ص ۲۴) و بالاترین ارزش در راستای کمال معنوی انسان همین است که خداوند را بشناسد و برترین نوع معرفت و علم همین است که از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده: معرفه الله اعلى المعارف (الهی قمشه‌ای، ۱۳۶۳، ص ۳۸۱).

که یکی از راه‌های وصول به این مقصد خودشناسی است و آنگاه که شخصی التفات به هستی امکانی خود داشته باشد و خود و همه امور این عالم را در عرصه پهناور گیتی معلق و وابسته بنگرد، زندگی در این جهان برای او به صحنه جدیدی مبدل می‌شود و آثار و برکاتی برای او خواهد داشت که در این مقاله به بعضی از این ثمرات توجه شده است.

واقع‌نگری در هستی‌ خود انسان مهم‌ترین عامل معرفت به خداوند

بالاترین نوع علم و معرفت، بلکه بالاترین مرحله کمال در انسان به مسأله معرفت و شناخت ذات مقدس الهی منتهی می‌شود که در متون دینی و بیانات معصومین علیهم السلام، به عنوان افضل، اقدم و اشرف عبادات از آن یاد شده، چه بسا علت آفرینش مخلوقات، طبق نقل بعضی از روایات همین است، قال داود (ع): یا ربِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ قَالَ كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ (آملی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸).

حضرت داود پیامبر به خدا عرض کرد، خدایا چرا خلق را آفریدی، فرمود: گنجی مخفی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

شناخت و ایمان به خداوند از راه‌های مختلفی حاصل می‌شود که یکی از آنها از طریق معرفت و شناخت خود انسان است که این معرفت گاهی به لحاظ معرفت به اجزاء و جوارح بدن و موقعیت خاص هر کدام و نظم حاکم بر آنها است که نشان و دلیل عظمت آفریننده و حکمت نامتناهی او است و گاهی به لحاظ نگرش به موقعیت وجودی انسان، قطع نظر از شگفتی‌ها و عجایب وضعیت خلقت اجزاء می‌باشد که در این نوع بینش آنچه جلوه‌گر می‌شود، اصل هستی و موقعیت وابستگی و فقر وجودی آن است و به تعبیری معلولیت نفس مورد توجه واقع می‌شود، آن زمانی که انسان گرفتار یأس و ناامیدی می‌شود، در این هنگام شخص آن حالت را درک می‌کند و قرآن کریم در مواردی آن وضعیت را مجسم نموده، «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت، ۶۵).

مفاد آیه شریفه به این مطلب اشاره دارد که وقتی انسان در تنگنای زندگی واقع می‌شود و از همه‌ی اسباب نجات ناامید می‌شود، به خداوند روی آورده و با کمال اخلاص او را می‌خواند که مثال آن آیه شریفه کسانی هستند که در سفر دریایی در وسط دریا کشتی آنها در معرض خطر غرق شدن است و یا در حد احتمال آیه ناظر به جایی است که کشتی غرق شده باشد و راه‌های طبیعی نجات مسدود گشته، چون تعبیر دنباله آیه چنین است «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» وقتی آنها را به خشکی رسانیدیم و نجات دادیم، دوباره به خداوند شرک می‌ورزند. و این نوع رخداد در زندگی افراد ممکن است که تجربه شده باشد، زمانی در شداید و گرفتاری‌های فوق‌العاده به خداوند رو می‌آورند و با رهایی از مشکل مجدداً همه چیز را فراموش می‌کنند و آن حال اخلاص در توجه به خدا را از دست می‌دهند. و اینکه علت اساسی این رویکرد در شداید چیست و چه چیز باعث می‌شود که در این حالات شخص با کمال

خلوص به خداوند توجه نماید؟ با تحلیل صحیح به این نتیجه می‌رسیم که حتی در همین موقعیت‌ها توجه واقعی و با اخلاص به خداوند به موضوع مقاله مربوط می‌شود و دریافت و درک حقیقت وجود انسان و به تعبیری معرفت و شناخت خود و موجودات امکانی اطراف را آن چنان که هستند، موجب معرفت و ایمان خالصانه به خداوند خواهد بود و این جریان به این صورت تحلیل می‌شود که در زندگی روزمره هر شخصی به مقتضای نیازهای دایمی با اشیاء و امور مختلف ارتباط برقرار می‌نماید و به هر چیزی به تناسب کمال و آثار وجودی مخصوص آن مجذوب می‌شود و با اینکه هستی همه آنها محدود و همین طور کمالات آنها محدود است، ولی تدریجاً به لحاظ این وابستگی و ارتباط طبیعی آن محدودیت را فراموش و یا از آن غفلت می‌ورزد و آنچه مورد توجه او است، همان خیر و نیکی و اثر آن است. مثلاً این تلفن چه وسیله خوبی است، در یک دقیقه ما را به آن سوی دنیا وصل می‌کند. فلان دوست چقدر باوفا است، چقدر مهربان و درداشنا است. این پدر و مادر چه دلسوز و فداکار هستند، علم و دانایی من چه جلوه‌ای دارد، چه کاربرد و چه بهره‌هایی دارد. اما اینکه همه این موارد همراه با کاستی‌ها و نقص‌ها است و به بیان دیگر، هستی و کمال در همه نسبی و محدود است، مورد توجه نخواهد بود و آنگاه که به طور درازمدت با این نگرش، خود و سایر موجودات اطراف خود را در نظر داشته باشیم، نوعی توجه غیرواقعی برای ما فراهم می‌شود که از دو جهت باعث مشکل معرفتی خواهد بود، از یک طرف، واقعیت این امور را نمی‌بینیم، بلکه هستی و کمال نسبی را مطلق می‌نگریم و از طرف دیگر، به مقتضای اینکه انسان در جهت ادراک به هر امری مجذوب می‌شود، نمی‌تواند به ماورای آن، بلکه به غیر آن توجه کامل داشته باشد و در قرآن کریم شاید این تعبیر ناظر به همین مطلب باشد. «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ» (احزاب، ۴) خداوند برای هیچ کس دو قلب در درون وجودش نیافریده، قلب همان منشأ ادراک در بشر است و به هر نسبت به اشیاء مختلف دلبسته و مجذوب شود، از غیر آنها غافل خواهد شد، گاهی دیده شده که شخص در میدان ورزش مصدوم و زخمی می‌شود، ولی حتی به درد و زخم بدن خود بی‌توجه است و بعد از فراغ از صحنه ورزش متوجه می‌شود، پا خون آلوده شده و علت اینکه در آن حال متوجه نشده، همین نکته است که شدت توجه به توپ و رقیب و ... او را حتی از نزدیک‌ترین امور به خودش که بدن او است و احساس درد جسمی خود هم غافل نموده، حال به همین مقیاس کسی را در نظر بگیرید که دورانی طولانی به اموری مجذوب شده و در دید او این امور چنان جاذبه ایجاد کردند که گویی همگان دارای هستی واقعی و کمال

مطلق می‌باشند و به نسبت دل‌بستگی‌اش به این امور چنان سرگرم آنها است که گاهی به بهای سلامتی، آبرو، مکت و تمام توانش تمام می‌شود و همه را به پای آنها می‌ریزد و طبعاً در این حالت نمی‌تواند به غیر این امور و آنچه در این خصیصه نباشد، توجه نماید؛ مگر اینکه همه در این رنگ و یا همین جاذبه خودنمایی کند و خلاصه توجه به امور طبیعی آنها به وجهی که مطرح شد، حجابی می‌شود که شخص نتواند به اصل هستی و مطلق وجود و ماورای طبیعت توجه پیدا کند و کسی که مثلاً در وسط دریا در حال غرق شدن است، اولین جهتی که برای او حاصل می‌شود، دریافت حقیقت هستی خود و موجودات اطراف خود می‌باشد، او که تا کنون به تخصص و مهارت خود در علم و توانمندی و دارایی خود مجذوب بود، ناگهان با تمام وجود می‌بیند که هیچ کدام در اینجا کارایی ندارند، مهربانی و دلسوزی پدر و مادر و صمیمیت آن دوست، ماشین، خانه و حتی تیم نجات نه صدای او را می‌شنوند و نه او را می‌بینند و لذا در این موقعیت نقص همه اینها و محدودیت یک‌یک اشیاء و خودش را می‌نگرد و به تعبیری الان همه را آن چنان که هستند، درک می‌نماید، نه آن طور که تا کنون تصور می‌کرد و در این نگرش یکسره از همه دل می‌برد و التفات و توجه‌اش از اینها قطع می‌شود؛ پس موانع از سر راه او برداشته می‌شود و با فراهم شدن این موقعیت و واقع‌بینی و شناخت حقیقی خود و سایر موجودات ممکن، آن هستی محض که به تعبیر قرآن کریم «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور، ۳۵) است و محدود به خشکی و دریا و شب و روز ... نمی‌باشد، خود را می‌نماید و انسان هم که در رفع نیازمندی و جبران نقایص خود به دنبال کمال واقعی بود و تا کنون کمالات نسبی را در حد وجود و کمال حقیقی و مطلق می‌نگاشت و به ضلالت در این شناخت مبتلا شده بود، الان که این واقعیت را درک کرد، به یکباره گمشده واقعی خود را می‌نگرد و لذا با کمال خلوص او را می‌خواند. پس خودیابی و دریافت هستی‌امکانی بشر با بیانی که گذشت ملازم با معرفت واقعی نسبت به خداوند است و قسمت پایانی آیه ۶۵ سوره عنکبوت قابل توجه است که فرموده: «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» یعنی همین گرفتاران در دریا را وقتی به خشکی رسانیدیم و نجاتشان دادیم، دوباره مشرک می‌شوند، نمی‌فرماید که کافر می‌شوند، بلکه عنوان مشرک در آنها به کار رفته و ظاهراً ناظر به همین موقعیت عادی افراد است که وقتی به زندگی عادی برگشتند، دوباره به همین هستی‌های نسبی مجذوب می‌شوند و به تدریج نسبیّت و محدودیت اینها را فراموش می‌کنند و هستی و کمال واقعی می‌نگارند و این رویه نوعی شرک است و ادراک و معرفت نسبت به موقعیت واقعی خود و این امور ملازم توجه خالصانه به خداوند و معرفت واقعی او است.

احساس امنیت روانی

یکی از مشکلاتی که بسیاری از افراد در زندگی به آن مبتلا می‌شوند و گاهی به افسردگی‌های روانی کشیده می‌شود، اضطراب و دلهره‌ای است که فرد نسبت به همه مسایل به خصوص آینده زندگی دارد و بر این اساس، دایما احساس ناامنی می‌کند، فردا چگونه زندگی من تأمین خواهد شد، در شغل، مسکن و ازدواج چگونه باید خود را نگهدارم و از این قبیل افکار او را آرام نمی‌گذارند و این نوع اندیشه در واقع، نوعی خودنگری و خود تنها بینی است. آن کس که به جای انجام وظیفه مناسب، به چنین دغدغه‌هایی خود را مشغول می‌کند و از آن هم رنج می‌برد، در واقع خود را به عنوان موجودی مستقل قرار می‌دهد و به لحاظ تکیه بر خودپیت وهمی و خیالی هر کار و مطلبی را به خود نسبت می‌دهد و در چنین تصویری در انجام مقاصد و حل مشکلات با توان، اراده و امکانات خود شبیه می‌کند و گستره این شبیه و شک همه زندگی او را می‌پوشاند، به وضعی که در انجام امور فعلی و به کارگیری توان موجود و استفاده از امکانات حال، هم برای او میسر نمی‌شود، بلکه مزاحمت‌های احتمالی و یا واقعی زندگی برای چنین کسی کم‌تر قابل تحمل است و همیشه خود را در معرض شکست و یا شکست‌خورده می‌بیند و این نوع نگرش در زندگی ملازم با ناامنی روحی و روانی است که امری واضح و روشن است.

و اما در صورت واقع بینی و درک هستی واقعی خود که موجودی وابسته و مرتبط با هستی محض است، نوع بینش و تفکر او در امور مختلف زندگی تغییر خواهد کرد. در این فرض او خود تنها بدون تکیه‌گاه با امواج حوادث و طوفان‌های شداید زندگی مواجه نمی‌شود، بلکه در همه امور با استناد به هستی واجب و در ارتباط با او به میدان مشکلات می‌آید، چون در هستی خود را مرتبط، بلکه عین ربط به هستی بخش و علت وجودیش را درک می‌کند و به تعبیر فلسفی «فهو وجود رابط بالنسبه الی علت له استقلال له دونهها» (طباطبایی، بی تا، ص ۸۲) و چون در این نگرش در همه جهات خود را به هستی بخش وابسته و متکی می‌داند، تدبیر امورش را در پرتو اراده و تدبیر مطلق الهی رقم می‌زند و توان و قدرت خود را متکی به قدرت نامتناهی خداوند می‌بیند و با انجام وظایف و حرکت در راستای مقاصد خود را برای دستیابی به هر مطلبی نیرومند و قوی می‌نگارد و هرگز یأس، نومیدی، حیرت و شک به خود راه نمی‌دهد و شادابی مناسب و آرامش و اطمینان زندگی مخصوص چنین افرادی خواهد بود.

تبادل در روش و منش

یکی از عوامل عمده در ناکامی‌ها و عدم موفقیت در زندگی افراد، نامتعادل بودن آنان در برخورد با مسایل مختلف زندگی است. کسی که در مواجهه با جزئی‌ترین عوامل خرسندی چنان مغرور و سرمست می‌شود که همه چیز را فراموش می‌کند، اگر به منصب و شهرتی برسد و یا وسعتی در پول و دارایی برایش حاصل شود، چنان خود را می‌بازد که گویی همه عالم در هر زمان در اختیار او است و نوع این افراد اگر به کم‌ترین مشکل مواجه شوند، از هر جهت خود را می‌بازند. با پیش‌آمد مصیبت و بلایی در زندگی گویی همه‌ی راه‌های زندگی بر آنان بسته گردیده و راه خلاصی برای خود نمی‌بیند که این رویه خسارت‌بارترین نوع زندگی است که افراد را از حرکت مناسب در مسیر کمال مادی و معنوی باز می‌دارد و لذا قرآن کریم، نامطلوب بودن هر دو طرف قضیه را گوشزد فرموده و بعد از اشاره به این مطلب که پیش‌آمد حوادث مصیبت‌بار در روی زمین همه ثابت و مذکور در لوح محفوظ است (طبرسی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۰).

می‌فرماید: «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (حدید، ۲۳) تا نسبت به آنچه از دستتان رفت، مأیوس و نومید نشوید. و به واسطه چیزی که به شما دادیم به شادمانی بی‌مرز و غرور کشیده نشوید و خداوند هیچ متکبر فخرفروش را دوست نمی‌دارد.

و در بخشی از حدیث منقول از امام سجاد (ع) در توصیف زهد که از بالاترین فضائل انسانی است، آمده «وان الزهد کله فی آیه من کتاب الله لکیلا تأسوا علی فاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم» (همان، ص ۲۴۱) که در این حدیث، حقیقت زهد در مفاد همین آیه شریفه خلاصه شده و این نوع تعادل که مراد آیه شریفه است، آثاری خواهد داشت که صاحب تفسیر مجمع‌البیان چهار مورد آنها را ذکر کرده که چهارمین این موارد را به این عبارت اشاره نموده «الرابع الافتخار بالله دون اسباب اللئین» (همان، ص ۲۴۱). در چنین روشی تنها افتخار به خداوند است نه اسباب و وسایل دنیا. و در حقیقت، فراهم شدن چنین روحیه‌ای در فرد در گرو معرفت به حقیقت وابسته و امکانی خود اوست. اگر فرد همه شئون این عالم را وابسته و معلق به ذات واجب ببیند، نسبت به آنچه از دست می‌رود و یا حادثه‌ای که ناخوشایند او اتفاق می‌افتد، غمگین و محزون نمی‌شود، چون هستی را با زوال این امور تمام شده و فانی نمی‌بیند و اگر در دیدگاه توحیدی باشد، ضایعه و یا مصیبت خاصی که واقع می‌شود، همه را به حکمت و اراده حکیمانه

خداوند مرتبط می‌داند و اگر خودش در پیش آمد یک حادثه‌ای ناخرسند دخیل است، در چنین دیدگاهی با توبه و عذرخواهی آینده زندگی خود را اصلاح می‌کند و در جایی که استناد حادثه به خودش معلوم نیست، با خرسندی و خوشحالی به جهت اجر و پاداش آن روحی آرام کسب می‌کند و به جای خُزن و اندوه بی‌مورد هم در جهت اصلاح خود می‌کوشد و حرکت جدی اصلاحی خود را با شتاب مناسب آغاز می‌کند و هم با توجه به عاقبت نیکوی بردباری توان و قدرت و شادابی خود را جبران، بلکه افزونی می‌دهد و اگر شخص به پیش آمد مطلوب و خوشایند در زندگی برخورد نماید و به تعبیر آیه شریفه «بِمَا آتَاهُمْ» به آنچه به آنها دادیم، بیش از حد به نحوی که حقیقت خود را فراموش کنند، شادمانی نمی‌کنند. چرا که اولاً در نظر کسی که غافل نیست و اهل توجه است، آنچه به او عطا می‌شود از خداوند است و در مقابل باید اهل شکر و انجام وظیفه مناسب این امانت باشد و حقوقی به عهده او است که باید عمل کند و ثانیاً عطایای دنیا و این عالم هر چه باشد، سرانجام محکوم به فنا است و با توجه به این دو مطلب و توجه به اینکه عمدتاً دارایی‌ها و عطایا ملازم با زحمتهایی در کنار آسایش آنها می‌باشد، هرگز به فرح و شادمانی غرورآور کشیده نمی‌شود. البته این مطلب نه به این معنی است که انسان نباید از پیش آمد خوبی‌ها خوشحال باشد و یا در مواجهه با نعمت‌ها باید بی‌تفاوت و ناسپاس باشد، زیرا این شیوه‌ای است ناصحیح و به طور طبیعی هر کس از امور مناسب و ابزار لذت‌بخش زندگی لذت می‌برد و در مقابل نعمت‌ها و اسباب آسایش به سپاس و قدردانی از عوامل و صاحبان آنها برمی‌آید.

زیرا فرح و شادمانی مذموم در آیه شریفه همان طور که اشاره شد، نوعی افراط در حالت سرور و شادمانی است که انسان را از خود بی‌خود و موجب غفلت از حق، بلکه نخوت و غرور می‌کند که پایان آیه تعبیر «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» شاید اشاره به همین مطلب باشد. طبیعی است که اگر بشر از نظر معرفتی در جایگاهی باشد که حقیقت وجودی وابسته خود را بشناسد و موقعیت خود را در هستی همانند چراغی روشن بیند که دایماً روشنی و حرارتش به مبدأ و منبع روشنی‌بخش و کارخانه متصل است (صدر، ۱۴۰۰، ص ۳۲۰).

در چنین دیدگاهی هرگز پسندیده و ناپسند، زندگی بشر را به افراط و تفریط در روش و منش نمی‌کشد و از تعادل مناسب در برخورد با حوادث خارج نخواهد کرد، بلکه در هر دو مورد با بینش و معرفت، خود را چنان با مفسد و مصالح زندگی منطبق می‌سازد که کم‌ترین لغزشی از او واقع نشود، نه با جزع و بی‌صبری در مصایب و بلا یا خود را زمین گیر می‌کند و نه

با رخداد ودیعه‌ای از ودایع مربوط به غیر، مغرور می‌گردد که غرورش او را سرنگون سازد.

شادابی و موفقیت در راستای علم و انجام وظایف

توجه انسان به واقعیت و هستی‌امکانی و تعلق خود موجب می‌شود که دایما خود را در نوعی کمبود، کاستی و نقص احساس کند و خود را نیازمند به جبران و تکمیل بداند و بر این اساس، همیشه خود را محتاج تلاش و کوشش مناسب می‌داند و لذا هم به دنبال شناخت و معرفت راه‌های مناسب زندگی و نیازهای واقعی خود می‌باشد و هم زمینه‌های جهل و نادانی را از خود دور می‌کند و هم این که در راستای مقاصد شناخته شده حرکت می‌کند، چه بسا با این نوع توجه دایما بر سرعت حرکت خود می‌افزاید و اگر این نوع وابستگی و تعلق در وجود، مورد توجه انسان نباشد. اعم از اینکه چنین معرفتی نسبت به وجود خود نداشته باشد و یا اگر معرفت دارد و از معرفت و شناخت خود غافل باشد، طبعاً احساس نیازمندی و نقص و کمبودی را نخواهد داشت و نه به نحو مناسب درصدد شناخت راه و ابزار و موارد نیازمندی‌های خود برمی‌آید و نه جدیت و سعی و کوشش لازم در انجام وظایف در راستای کاستی‌ها را خواهد داشت و اما در فرض معرفت و شناخت نسبت به واقعیت وجودی خود، همین طور که شخص خود را ناقص و محتاج می‌داند، نیازمند به جبران کاستی‌های خود می‌باشد، به تحصیل علم و عمل نیز وادار می‌شود و از رکود و سستی پرهیز خواهد کرد و شاید تعبیر قرآن کریم که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵) در تکیه بر فقر و وابستگی به خداوند آن هم خطاب به همه انسان‌ها جهات مختلفی منظور باشد که یکی از آنها توجه دادن به نقایص و بیدار باش به جهت حرکت در راستای الهی و پرهیز از سستی و رکود نشأت گرفته از غفلت بشر است.

دور شدن از خودبینی و تکبر

بدترین و زشت‌ترین صفت آدمی که ریشه بسیاری از رذایل اخلاقی است، صفت خود پسندی و کبراست که آدمی به خاطر کمالی واقعی و یا غیرحقیقی و گمانی، خود را از دیگران برتر می‌بیند، اگر کسی گرفتار این رذیله باشد، دیگران را تحمل نخواهد کرد و توقع بیجا و زیاده‌خواهی او هم باعث رنج و ناراحتی خود او و هم موجب زحمت و تضییع حق دیگران خواهد بود و نتایج سوء فردی و اجتماعی نامطلوب دیگری که برخاسته از این صفت نامطلوب است، با کم‌ترین توجه برای هر صاحب فهمی آشکار می‌شود. و برای پیشگیری از این

خسارات و رفع آنها به صورت ریشه‌ای و پایدار باید تدبّر کرد و آنگاه که شخص حقیقت هستی خود را در این جهت دریابد که موجودی وابسته و محتاج است و چیزی از خود ندارد و هر آنچه در اختیار او است، در نهایت به خداوند مربوط می‌شود؛ هر نوع زمینه کبر و خودبینی از او رفع خواهد شد و فضیلت بالای تواضع و فروتنی که به فرموده رسول گرامی اسلام (ص) شیرینی عبادت و بندگی است، (نراقی، ۱۳۸۶ق، ص ۳۵) در او بارور خواهد شد و به لحاظ وابستگی معلول به علت؛ چون همه موجودات در اصل وجود وابسته و محتاج به خداوند می‌باشند و این نوع وابستگی را می‌توان به عبودیت تکوینی تعبیر کرد که اگر کسی به این وابستگی معرفت و شناخت پیدا کند، زمینه عبودیت تشریحی در او فراهم می‌شود و بر این اساس، هیچ موجودی از خود استقلال ندارد و زمینه کبر درونی و تکبر رفتاری و برونی منتفی خواهد بود. چون هر دو، نوعی استقلال طلبی و منافی با حقیقت وجود آدمی است که استقلال از خود ندارد و به هر نسبت شخص به کبر و تکبر روی آورد، به همان نسبت از معرفت واقعی نسبت به خود و در نتیجه معرفت الهی دور گشته، بلکه از کمال واقعی انسان که قرب به خداوند است و حقیقت آن ادراک معرفت حضوری به عین‌الربط بودن خود و سایر موجودات به ذات اقدس پروردگار است، فاصله گرفته است.

دوری از طمع‌ورزی

یکی از خصلت‌های مشکل‌ساز در زندگی بشر که در احادیثی از معصومین علیهم‌السلام با تعبیری لزوم پرهیز از آن گوشزد شده است، طمع‌ورزی و حرص بودن نسبت به امور مادی است. رسول خدا (ص) در پاسخ به شخصی به نام خالد بن زید که از حضرت درخواست توصیه کرد، فرمود: تو را به پنج چیز سفارش می‌کنم که یکی از آن موارد با این تعبیر بیان شده «ایاک و الطمع فانه الفقر الحاضر» (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۱۰۷) از طمع پرهیز چه اینکه فقر الآن و حاضر است. طمع‌ورزی که نوعی گرایش و میل و رغبت نامعقول و غیرمتعادل نسبت به یک جریان مادی است و در معنی لغوی آن آمده «طعمه؛ طعمه یطمع و ... به در آن چیز طمع کرد، آزمند شد، به آن چیز امیدوار شد» (معلوف، ۱۳۸۴، ص ۱۰۴۰) که طمع به حرص معنی شده و حرص خواستن و رغبت افراطی نسبت به چیزی است، به نحوی که آرامش و قرار را از انسان سلب می‌کند و در هر موقعیتی شخص طماع به شیوه‌ای ناسازگار با منافع حقیقی فرد و جامعه حرکت می‌کند و یک حالت سیر نشدن و گرسنگی دایمی همراه دارد که همیشه باعث رنج شخص خواهد بود. و هر چند صفت طمع بیش‌تر در ثروت‌اندوزی مطرح است، اما منحصر به آن نیست.

مصادیق طمع‌ورزی در بشر متعدد است، طمع در شهرت و منصب و طمع در شهوت جنسی که هرکدام آنها واقعا موجب فقر و تنگدستی انسان است و مراد از فقر، فقر از ثروت نیست که طماع شاید بیش‌ترین ثروت‌ها را داشته باشد، ولی در عین حال، همین حالت همیشه او را محتاج و درمانده می‌کند، چون دایما در حال توسعه و ثروت‌اندوزی است و گاهی به هزینه‌های عادی زندگی خود نمی‌رسد و همین‌طور است، طمع در سایر موارد مثل طمع در شهرت، قدرت و شهوت، طمع‌ورزی نوعی اسارت و فقر دایمی برای شخص به بار می‌آورد که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤْتَدٌ» طمع بندگی همیشگی است (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۷۱) یعنی اسارت و بندگی برای غیر خدا که طماع گرفتار آنها است. و در دیدگاهی که انسان خود را عین تعلق به خداوند می‌داند، طبعا در هیچ مورد به طمع‌ورزی کشیده نمی‌شود. اصلا خودی نمی‌بیند تا هر چیز را برای خود، آن هم بی‌حد و مرز طلب کند، بلکه هر چه را خود می‌خواهد، ابتدا در تدبیر و تصرف دیگری می‌نگارد و با فرض دستیابی هم با خواست و اراده غیر که ذات مقدس الهی است، بهره‌مند و یا محروم می‌گردد و لذا شخص فقط در راستای وظیفه و خرسندی او می‌طلبد و در غیر آن خود را متوقف می‌سازد.

پیشگیری از رذیله حسادت

صفت حسادت باعث می‌شود که شخص حسود برخوردار از دیگران از نعمت‌ها را تحمل نکند، که در دیدگاه توحیدی اگر توجه شود، این خصلت به نوعی مبارزه و مخالفت با خداوند منتهی می‌شود، زیرا هر نوع خیر و کمالی که در افراد مورد حسادت قرار دارد، اعم از ذاتی و یا اکتسابی در نهایت به خداوند مربوط می‌شود و به اراده الهی ایجاد شده، پس خداوند نعمتی را برای دیگری خواسته و حسود آن را نمی‌خواهد و ناراحت است که به تعبیر قرآن کریم «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (سوره نساء، آیه ۵۴) و طبعا چنین روحیه‌ای موجب خسارت معنوی در انسان و باعث دوری از خداوند خواهد شد. گذشته از اینکه زیان‌های مادی حسادت برای شخص حسود و همین‌طور صدمات او نسبت به افراد مورد حسادت او امری مسلم است. هرچند ضرر به خود او به جهت حسادت بیش از ضرر به محسود است و در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم «الحاسد مضرٌّ بنفسه قبل أن يضرَّ بالمحسود» (قمی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۷).

شخص حسود قبل از آنکه به طرف مقابل ضرر بزند، به خودش ضرر می‌زند.

و در فرض معرفت واقعی موقعیت خود و اینکه موجودی وابسته و مرتبط با ذات مقدس الهی است، خودیت و استقلال برای خودش نمی‌بیند تا خیر دیگری برای او قابل تحمل نباشد، در این نگرش خود را پرتویی از نور ذات واجب می‌بیند که باید به وجود او و برکاتش دیگران بهره‌مند شوند و دایما در راستای خیر و منفعت آنها حرکت می‌کند، زیرا اگر این اثر از خود نبیند، خود را ضایع شده و فانی می‌داند، چون مرتبط به هستی محض و کمال مطلق جز کمال و خیر از او شایسته نیست، بر این اساس، همیشه خیرخواه دیگران خواهد بود، بلکه گاهی خود را فدا می‌کند که از گرمی وجودش کالبد دیگران را گرمی بخشد. چنانکه در جمله‌ای از زیارت اربعین امام حسین (ع) راجع به حضرت می‌خوانیم «و مَنَحَ النَّصْحَ» نصیحت و خیرخواهی را به حد اعلا رساند و در همین مقصد جان خود را فدا نمود.

وظیفه‌شناسی

در دوره‌های مختلف زندگی حیرت و سرگردانی‌ها موجب رکود، بلکه سقوط آدمی خواهد شد. اینکه نمی‌داند چه کند و هر روز در انتخاب راه و رسم زندگی دست به سوی دیگران دراز می‌کند و در اغلب موارد به بیراهه کشیده می‌شود، از ندانستن و ندانم‌کاری‌ها برای بشر مشکلات فراوانی به بار آمده که هدف شهادت امام حسین (ع) نجات بندگان خدا از جهالت و حیرت و ضلالت مطرح شده و می‌فرمایند: «و بذل مهجته فیک لیستقَدَّ عِبَادکَ مِنَ الْجَهَالَه وَ حیره الضلاله» که یعنی جان خود را در راه تو فدا نمود تا بندگان از جهل، نادانی و حیرت و گمراهی خارج شوند که این فراز نیز در زیارت اربعین آمده است. و در اثر حقیقت‌بینی اولین ثمره‌ای که به بار می‌آید، عرفان و معرفت به خداوند است، چون طبق فرمایش معصومین علیه السلام «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» با معرفت نفس وقتی حقیقت ارتباط با خداوند مشخص شد و به ایمان واقعی نایل آمد، راه و رسم زندگی بر او مشخص می‌شود و به تعبیر قرآن کریم «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بَظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام، ۸۲) مؤمنین واقعی که در اثر ایمان اعتقاد خود را به ظلم آمیخته نمی‌کنند، هم به امنیت می‌رسند و هم ضلالت و گمراهی زندگی از آنان دور می‌شود و به تعبیر دیگر، در اثر خودشناسی که مستلزم خداشناسی است، به تقوای الهی نایل گردیده و راه زندگی صحیح و وظیفه چگونه بودن را تشخیص می‌دهند که خداوند در قرآن کریم فرموده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال، ۲۹) ای اهل ایمان اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند بین حق و باطل فارق و وسیله تشخیص را برای شما فراهم می‌نماید.

مانع ترس از دیگران

همیشه در طول تاریخ زور و قدرت قدرتمندان وسیله ارباب و وحشت افراد بوده و هست و حتی بسیاری از موارد افراد ضعیف‌تر در جامعه به دلیل ترس از قوی‌ترها چنان خود را می‌بازند که زندگی آنها به نوعی سکوت مرگبار تبدیل می‌شود، و برخلاف عقیده و خواسته خود عمل می‌کنند، به تملق و ناحق‌گویی کشیده می‌شوند، از عامه حقوق خود صرف‌نظر می‌کنند و این وضع نیست، مگر به خاطر ترس از مستبدین و زورگویان که بسیاری از حقوق بشری را ضایع می‌نماید.

و عمده‌ترین عاملی که در رفع این مشکل ترس بشر مؤثر است، همین درک امکانی بودن نوع بشر است. وقتی انسان در رابطه با خود و دیگران به چنین موقعیتی علم پیدا کند، اولاً در رابطه با خودش معتمد و تکیه‌گاهی را احساس می‌کند که برتر از همه مخلوقات و دارای قدرتی نامتناهی خواهد بود و چون خود را وابسته به او می‌داند، در مقابل مخلوق و همه‌ای به خود راه نمی‌دهد و از آن مهم‌تر طرف مقابل را که از او می‌ترسد، در هر جایگاه و قدرتی که باشد تعلقی و ربطی است و از خود مستقلاً چیزی ندارد و تا اراده و خواست خداوند نباشد، از او کاری ساخته نیست و در هر حال، مسخر ذات الهی خواهد بود و لذا در اولیاء الهی که به این مرحله از معرفت و درک هستی رسیده‌اند، ترس از بشر هم نوع، بلکه مطلقاً از غیر خداوند برای آنها معنی و مفهوم نخواهد داشت که از انبیا و اوصیای آنان نمونه‌هایی ذکر شده و در حالات امام خمینی^(ره) قولاً و عملاً در این دوران معاصر این واقعیت محسوس بود که قرآن کریم این واقعیت را با این تعبیر بیان فرموده «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس، ۶۲) آگاه باشید، اولیا و دوستان خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

این نوع ولایت در واقع باعث می‌شود که غیر خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی‌مقدار شود (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۲، ص ۳۳۲).

دوری جستن از تملق در مقابل دیگران

تملق صفتی ناپسند که نوعی کذب و دروغ‌گویی در ستایش بی‌مورد دیگران است که به فرمایش امیرالمؤمنین تملق به این صورت معنی شده «الثناء باكثر من الاستحقاق مَلَقٌ» (نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۳۹) بیش از حد استحقاق و واقعیت از دیگری ستایش کردن این تملق است و در روابط اجتماعی، افرادی به این خصیصه ناپسند گرفتار می‌شوند و زیان

تملق برای متملق و طرف او هر دو با کمی تأمل روشن می‌شود. تملق‌گر با فعل خود جایگاه و ارزش واقعی خود را از دست داده و خود را در مقابل غیر مستحقی که او را ستایش کرده، پست و ذلیل می‌نماید، مخصوصاً از جهت معنوی که به نوعی دروغ و دورویی هم مبتلا شده خود را ضایع نموده است و اما شخص مورد تملق ممکن است، با این رویه به سرکشی و طغیان کشیده شود که اگر چاپلوسی ناصالحان انجام نمی‌شد، آنها در این حد به کبر و غرور کشیده نمی‌شدند و زمینه ظلم و استبداد آنها کم‌تر فراهم بود. و در پیشگیری از صفت چاپلوسی و تملق مطمئناً درک هستی امکانی عامل مؤثری خواهد بود، زیرا اگر مثلاً گاهی که شخص مجذوب علم، قدرت و مکنات طرف مقابل می‌شود و بیش از حد او را می‌ستاید، اگر نوع بشری را موجود وابسته و ارتباطی درک کند، از چنین اقدامی دوری می‌کند. در چنین دیدگاهی خود و مصالح خود را تحت تدبیر الهی می‌بیند، نه دیگران که نیازی به تملق آنها داشته باشد و طرف مقابل را در هر موقعیت و جایگاهی که باشد، وابسته و محتاج می‌نگارد که هر چه دارد وامدار دیگری است، و او هم محتاجی همانند خودش می‌باشد، با چنین تصویری به جای ستایش بی‌مورد و مضر خلق به ستایش ربوبی متمایل می‌شود و کمال مطلوب خود را تأمین خواهد نمود.

نتیجه

از اینکه در احادیث معصومین علیهم السلام راجع به خودشناسی و معرفت نفس اهتمام داده شد، مشخص می‌شود که آثار مهمی بر این نوع شناخت مترتب است که ده مورد از این آثار در این نوشتار به عنوان نمونه شمرده شد و در اهمیت معرفت نفس و خودشناسی همین بس که در جمله‌ای از نهج البلاغه می‌خوانیم «العالم من عرف نفسه و كفى بالمرء جهلاً أن لا يعرف نفسه» عالم واقعی کسی است که خود را بشناسد و برای انسان جاهل همین بس که خود را نشناسد.

و در جمله دیگری از حضرت آمده «أفضلُ المعرفة معرفة الإنسان نفسه» برترین معرفت انسان شناخت خود می‌باشد (مهدوی کنی، ۱۳۸۶، ص ۲۴). و شناخت مورد نظر در این تعابیر شناخت فیزیولوژی و جسمانی نیست. هر چند معرفت در آن بُعد نیز دارای اهمیت و آثار فراوانی است. زیرا طبق آن چه به نظر می‌رسد، معرفت منظور در این بخش شناخت فلسفی و مربوط به اصل وجود و نحوه وجود است که انسان را به عنوان واقعیتهای امکانی و مرتبط با ذات

مقدس الهی و محتاج دائمی معرفی می‌کند و انسان در چنین دیدگاهی، جایگاه خاصی پیدا می‌کند که در عین وابستگی به مبدأ آفرینش از غیر خدا بی‌نیاز گردیده و در این دیدگاه هر نوع نیازمندی به غیر خداوند در راستای نیاز به او است، چون همه مخلوق و وابسته به خداوند می‌باشند و چون عبودیت و بندگی تکوینی خود را نسبت به خداوند درک نموده آزادی و حریت خود را از او کسب کرده و در پرتو این معرفت همه کس و همه چیز را مسخر خود نموده، نه به ذلت تملق از دیگری تن می‌دهد و نه از کسی غیر از خدا می‌هراسد و نه دغدغه‌های زندگی و آب و نان امروز و فردا او را مضطرب می‌کند و نه پیش‌آمدهای ناگوار زندگی او را مأیوس نموده و نه رویکرد چند روزه دنیا باعث غرور او می‌شود. در عین بهره‌مندی از عزت بندگی خدا، هیچ‌گاه به داشتن قدرت و مکتبی بر دیگری افتخار نمی‌کند و اهل تکبر و نخوت نیست، بلکه همیشه به شیرینی تواضع و فروتنی کام خود را از تلخی سموم کشنده فخر و کبر می‌رهاند، چون خود را وابسته به خداوند درک کرده و همه امور را در پرتو تدبیر او می‌بیند و به جز خیرخواهی بندگانش نمی‌اندیشد و از حسادت و بدخواهی دیگران همیشه بیزار است.

بر اساس این معرفت راه حیرت و سرگردانی را به روی خود بسته و راه مستقیم منتهی به مقصد را برای خود فتح نموده است، چون خود را و سایر موجودات طبیعی مرتبط با خود را آن‌چنان که هستند، شناخته است و از بیراهه شرک نشأت گرفته از مجذوبیت امور محدود طبیعی رسته و این مانع مهم معرفتی را از سر راه خود برداشته است و به کمال واقعی و جمال مطلق ذات حق که محدود به مکان و زمان و دریا و صحرا نیست، دل‌بسته گردیده و هم او را یافته و هم با کمال خلوص او را می‌خواند و با درک تزلزل و ناپایداری تکیه‌گاه‌های نسبی و گمانی به ذات اقدس الهی اعتماد نموده و کمبود و نقص‌های خود را به کمال وجودش جبران نموده است که مقاله حاضر به طور اختصار به یک‌یک این مسایل پرداخته است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آملی، سید حیدر (۱۳۸۰)، "تفسیر المحيط الاعظم"، بیروت، المطبعة الأسوة.
۴. الهی قمشه‌ای، مهدی (۱۳۶۳)، "حکمت الهی عام و خاص"، تهران، انتشارات اسلامی.
۵. امینان، مختار (۱۳۸۰)، "مبانی فلسفه اسلامی"، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۶. شیخ‌الرئیس ابن‌سینا، حسین‌ابن‌عبدالله (۱۳۷۹)، "اشارات"، تهران، دفتر نشر کتاب.
۷. صدر، محمدباقر (۱۴۰۰)، "فلسفتنا"، بیروت، دارالتعارف المطبوعات.
۸. طباطبایی، محمدحسین (بی‌تا)، "بدایه الحکمه"، قم، المطبعة العلمیه قم.
۹. طبرسی، فضل بن الحسن (۱۳۷۴ ق)، "مجمع‌البیان"، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیة.
۱۰. قمی، شیخ عباس (۱۴۱۴)، "سفینه البحار"، بیروت، دارالاسوه للطباعة و النشر.
۱۱. قمی، شیخ عباس (بی‌تا)، "مفاتیح الجنان"، قم، انتشارات تهذیب.
۱۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، "بحار"، بیروت، موسسه الوفاء.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۲)، "تفسیر نمونه"، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. معلوف، لویس (۱۳۸۴)، "المنجد فی اللغة و الاعلام"، چاپ پنجم، ترجمه محمد بندریگی، تهران، انتشارات ایران.
۱۵. مهدوی کنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، "اخلاق عملی"، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران.
۱۶. نراقی، محمد مهدی (۱۳۸۳ ق)، "جامع السعادات"، مطبعة النجف.